



# کودک ۵



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)

ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی  
دوره‌ی سی‌ام • شماره‌ی بی در بی • ۲۴۹ • بهمن ۱۴۰۲ • ۳۲ صفحه



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه

# کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

## رشد کودک • شماره ۵

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی  
اجتماعی، فرهنگی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ام • بهمن ۱۴۰۲  
شماره‌ی پی‌درپی ۲۴۹

- مدیر مسئول: محمد صالح فذنبی
- سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، حسن دولت‌آبادی، محمدرضا رشیدی، محمدعلی ارجمند، مریم اسلامی (کارشناس شعر)
- ناظر هنری: کوروش پارساژاد
- طراح گرافیک: ناصر حسینی
- ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰  
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸  
و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸  
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲  
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸  
رایانامه: Koodak@roshdmag.ir  
وبگاه: www.roshdmag.ir  
چاپ و توزیع: شرکت افست

خانواده‌ی مجلات رشد همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان امکان تهی‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



کانال مجله‌ی رشد کودک:  
@roshd\_kodak  
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.



www.roshdmag.ir/u/3i8  
ارتباط با مرکز بررسی آثار



@nazar.roshdmag.ir

۱ کوچک، اما محکم

۲ شعر

۴ بستنی وانیلی

۸ آدم برفی

۱۰ سلام پُر ستاره

۱۲ فراری!

۱۴ قصه در قصه

۱۶ کتاب کتاب

۱۷ چتر نجات

۱۸ دیواری که می‌خندد

۲۰ توپ و حلقه

۲۲ چرا این شکلی!

۲۳ به به چقدر خوش مزه!

۲۴ قلک یک‌ساله

۲۵ یک گلدان، گل کاغذی

۲۶ دره‌ی مهربان

۲۸ بگرد و پیدا کن

۳۰ موش کور خیلی خیلی

مهربان

۳۲ رنگین کمان

• تصویرگر جلد: مریم ربانی

یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت‌هایی را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دل‌نشان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

## معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان

مخاطب اصلی مجله‌ی کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.



# مقاومت تا پروزی

## اما کوچک، محکم



عجب ماشین بزرگی!



به نظرم همه‌ی ماشین‌ها  
رو ببینیم، بعد انتخاب کنیم.

نه!  
من همین رو می‌خوام!



به نظر من این ماشین  
کوچیکه محکم‌تره!

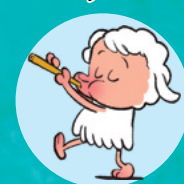
چه ماشین بزرگ و قشنگی!  
چه رنگ خوبی!

## چیک روز بعد...



وای، چه ماشین محکمی!  
کاش به حرفت گوش کرده بودم  
مامان!

اشکال نداره!  
دفعه‌ی بعد با دقت بیشتری  
خرید می‌کنیم!



## هپهی تولد

منیره هاشمی

بابا رسیده از راه  
روز تولد اوست  
با بوی کیک مامان  
خانه دوباره خوش بوست  
یک جعبه روی میز است  
آن را خریده مامان  
من حدس می‌زنم چیست  
پیراهن است در آن

من هدیه‌ای ندارم  
جز چند بوس و لبخند  
یک بوس را چطوری  
در جعبه می‌گذارند؟



بیا با هم این شعرهای زیبا را  
گوش کنیم.

## جشن برف

مریم اسلامی

امروز برف آمد  
آرام و دانه‌دانه  
با خواهرم گرفتیم  
یک جشن برفکانه  
چیدیم روی میزی  
چای و لبو و شلغم  
یک عکس هم گرفتیم  
در زیر برف با هم

## کلاغ و یخ

خاتون حسنی

کلاغه رو یخ نشست  
یخ ت ترق تق شکست

کلاغه جابه‌جا شد  
رو یخ‌ها کله پا شد

ترسید و زود فرار کرد  
یه هفته قار و قار کرد

## من و قاشقم

مریم مهرآبادی

خود را سر سفره  
در قاشقم دیدم  
یک چیز جالب را  
امروز فهمیدم  
در گودی قاشق  
عکس سر و ته شد  
در پشت آن بودم  
یک کم شبیه خود

این آدم بر عکس  
در قاشق من کیست؟  
خیلی کج و کوله است  
شکل خود من نیست!

## جشن لاله‌ها

عفت زینلی

دارد دوباره می‌رسد  
جشن بزرگ انقلاب  
یک لاله چسباندم به در  
یک لاله هم، نزدیک قاب  
قاب قشنگی که در آن  
عکس امام و رهبر است  
در ماه بهمن، مدرسه  
با لاله‌ها، خوشگل‌تر است

## عید مبعث

اکرم السادات هاشمی‌پور

در کوه نور آن روز  
یک اتفاق افتاد  
یک اتفاق خوب  
یک اتفاق شاد

مبعث رسید و عید  
در شهر برپا شد  
آن مرد نورانی  
پیغمبر ما شد



# بستنی وانیلی

در این درس قصه به این موارد در کتاب درسی پایه اول اشاره شده است:  
- نشانه‌ی حرف «ف» در کلمه‌ی پرتکرار آدم برفی در کتاب فارسی.  
- مبحث شکل‌های هندسی در کتاب ریاضی.

## گلوله برفی

من و خواهرم که آماده شدیم، با مامانی به پارک رفتیم. تالاب... تولوپ... گروپ...  
ریحانه بلندبلند می‌خندید و از دست مامان که کلی گلوله برفی درست کرده بود، فرار می‌کرد. سه تا از گلوله برفی‌ها هم به کله‌ی من خورد.

من هم چند تا گلوله درست کردم و رفتم سراغ مامانی. بگیر که اومد.

ریحانه داد می‌زد گلوله، گلوله برفی می‌خوام. من هم بدو بدو یک گلوله به او دادم. هر دو نقشه کشیدیم و به مامانی پرتاب کردیم. ریحانه پای مامان را گرفته بود که در نرود. من هم هرچه گلوله داشتم، پرت کردم. مامانی که از کار ما می‌خندید، گفت: «تسلیم... تسلیم! بیاید آدم برفی درست کنیم!»

از خواب که بیدار شدم، همه‌جا سفید شده بود! انگار کسی کلی بستنی وانیلی روی زمین ریخته باشد! مادر که من را پشت پنجره دید، گفت: «امیرمحمد برف باریده. امروز به خاطر برف مدرسه‌ات تعطیل است.» شپلق زدم روی پیشانی‌ام و گفتم: «وای نه! امروز می‌خواستیم با بچه‌ها برای روز باباها فکری کنیم. حالا من چه هدیه‌ای برای بابا درست کنم؟»  
مامان کمی خندید و گفت: «سرت چه صدای هندوانه‌ای داد! حالا اول برف‌بازی بعد هدیه‌ی بابا جون!»



# آدم برفی

وقتی مامان گفت آدم برفی درست کنیم، فکری به سرم زد. به مامانی و ریحانه گفتم بیاید آدم برفی‌های جورواجور درست کنیم. ریحانه گفت: «من می‌خواهم یک آدم گردالوی برفی بسازم.» مامانی گفت: «من هم می‌خواهم یک آدم چهارگوش برفی بسازم.» هر دو شروع کردند به جمع کردن برف. من هم یک آدم سه‌گوش برفی ساختم. یک عکس دسته‌جمعی گرفتیم و برای بابا فرستادیم.

## هدیه‌ی بابایی

راستی مامان، حالا هدیه‌ی بابا را چکار کنیم؟ امروز روز باباهاست. ریحانه گفت: «به نظرم آدم برفی‌ها را با خودمان ببریم و به باباجون هدیه کنیم.» من گفتم: «این‌ها که تا به خانه برسند آب می‌شوند!» ریحانه خندید و گفت: «خب، آن وقت همه می‌شوند آدم آبی.» مامانی گفت: «نظرتان در مورد کاردستی چیست؟» فکر بدی نبود. به مامانی گفتم: «عالیه! می‌تونیم کاردستی آدم برفی درست کنیم.» همه با هم رفتیم به سمت خانه تا آدم برفی کاغذی درست کنیم.

## کاردستی

ریحانه وسایل کاردستی را آورد و با مامان نشستیم تا هدیه‌ی بابا را درست کنیم. مامان گفت: «خب، حالا چطور هدیه را بسازیم؟» ریحانه گفت: «به نظرم یک آدم برفی بزرگ درست کنیم.» اما من فکر دیگری به سرم زد و گفتم: «بیاید با هم یک خانواده‌ی برفی درست کنیم.» هر دو از پیشنهاد من خوششان آمده بود. گفتند: «عالیه!» با کمی پنبه و چسب، کاردستی خانواده‌ی برفی را درست کردیم. بابا که به خانه آمد، هدیه‌مان را به او دادیم. بابا گفت: «حالا من همیشه شما را در کنار خودم دارم؛ یک خانواده‌ی برفی.»



# آدم برفی



وسایل لازم:

مقوای مشکی

کاغذ سفید

گچ قلمی سفید

چسب و قیچی

پنبه

مداد رنگی



مقوای مشکی را به شکل یک دایره ببر.



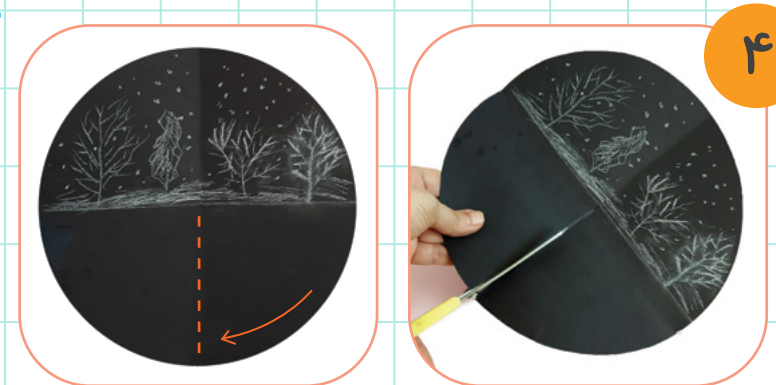
دایره را از وسط تا بزن تا نیم دایره شود.  
نیم دایره را هم از وسط تا بزن (مانند شکل).



با گچ یا مداد رنگی سفید، روی قسمت بالایی دایره نقاشی کن.



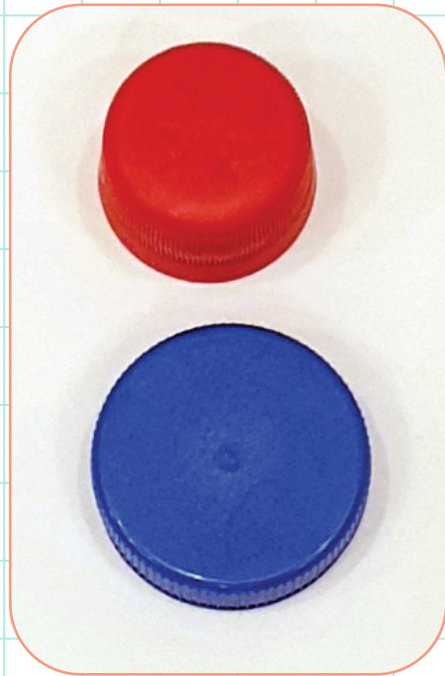
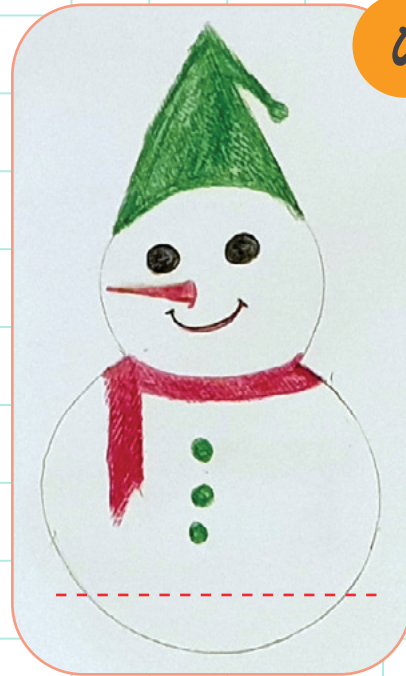
نوبت قسمت پایین دایره است.  
با قیچی از لبه‌ی پایین دایره تا نقطه‌ی وسط را ببر (مانند شکل).  
لبه‌ی خط برش را در جهت پیکانه (فلش) حرکت بده. طوری که لبه‌های دایره به‌طور کامل روی هم قرار بگیرند. بعد با چسب محکم کن.



۵

حالا نوبت آدم برفی است.

با کمک در بطری یا هر چیز گردی یک آدم برفی بکش.  
برایش شال و کلاه بگذار و یک خط صاف پایین آدم برفی بکش.  
حالا دور آدم برفی را ببر.



۶

لبه‌ی پایین بدن آدم برفی را تا کن (از روی خطی که کشیدی) روی قسمت تا شده چسب بزن و آدم برفی را به مقوای بچسبان.



روش ساخت این کار دستی را اینجا ببین.



۷

در آخر، پنبه‌ها را کنار آدم برفی بچسبان.  
حالا یک تابلوی زمستانی با آدم برفی داریم.



آدم برفی شما آماده است



## سلام پر ستاره

می‌خواهیم یک بازی خوب انجام بدهیم. آماده‌ای؟  
این بازی کلی ستاره به ما می‌دهد که با آن‌ها می‌توانیم دیگران را خوش حال کنیم.  
قبل از شروع، قوانین بازی را مرور می‌کنیم:

- هر کسی بیشترین ستاره را جمع کرد، برنده است.
- ستاره‌ها به دو صورت هستند:

شصت و نه تایی



یک تایی

تعداد بازیکن‌ها: به تعداد دوستانمان.

روش بازی: با یک یا دو نفر از دوستان خود این قرار را می‌گذاریم: هر آشنایی را که دیدیم، اول **سلام** کنیم و سریع بگوییم «شصت و نه تا من یکی شما».  
در این صورت، اولین ستاره‌ی شصت و نه تایی را مال خود کرده‌ایم.  
ولی اگر فقط جواب سلام دیگران را بدهیم، ستاره‌ی یک تایی را دریافت می‌کنیم.  
ستاره‌ها در صفحه‌ی بعدی کشیده شده‌اند. خط‌چین آن‌ها را پررنگ کن. سپس دور آن‌ها را با قیچی ببر.

از روی این ستاره‌ها پنج ستاره‌ی دیگر درست کن.

هر ستاره‌ی بزرگی را برنده شدی، به مامان تحویل بده تا یکی از کلمات رمز را به شما بگوید (والدین گرامی به رمزینه مراجعه کنید). آن کلمه را پشت ستاره یادداشت کن.



وقتی ستاره‌هایت به نه عدد رسیدند، می‌توانی با کنار هم قراردادن آن‌ها، نام کسی که این بازی را به ما توصیه کرده است، پیدا کنی.  
می‌توانیم بازی «شصت و نه تا من یکی شما» را برای همیشه ادامه دهیم و ستاره‌ها را پیش خداجانمان به امانت بگذاریم.

یک راهنمایی در گوشه

برای اینکه تعداد ستاره‌هایتان خیلی زود زیاد بشود، از مامان درخواست کن شماره‌ی تلفن پدربزرگ و مادربزرگ را بگیرد. به محض اینکه آن‌ها تلفن را جواب دادند، سلام کن و بگو «شصت و نه تا من یکی شما» و یک ستاره‌ی شصت و نه تایی دریافت کن.



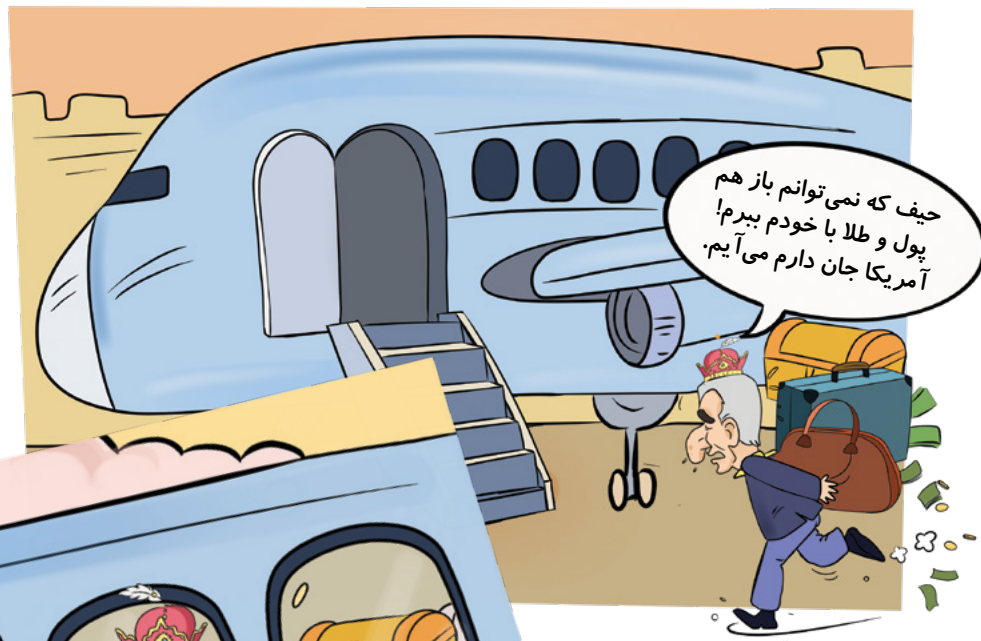
آموزگاران می‌توانند این بازی را در کلاس خود اجرا کنند.







# فراری!





## قصه در قصه

بچه‌های ما خواهیم با هم با هم قصه بسازیم.

فعالیت شماره‌ی قبل را به یاد دارید؟ قرار بود یکی از قصه‌هایی را که دوست داریم، انتخاب کنیم، بعد به آخر قصه برویم و نگذاریم قصه به پایان برسد، تا هر طور که خودمان دوست داریم، آن را ادامه بدهیم.

### و اما فعالیت این شماره

قرار است باز هم یکی از قصه‌هایی را که دوست داریم انتخاب کنیم و وارد آن بشویم. اما این بار به آخر قصه نمی‌رویم. به ابتدای آن می‌رویم. با همان شخصیت‌ها، قصه را از اول تغییر می‌دهیم. می‌توانیم به قصه‌ای که انتخاب کرده‌ایم شخصیت جدید هم اضافه کنیم. حتی می‌توانیم یکی از شخصیت‌ها را کم کنیم و قصه‌ی جدیدمان را بسازیم؛ یک قصه‌ی جدید با موضوع جدید، ولی با شخصیت‌های قبلی. می‌توانیم برای قصه‌ی جدیدمان اسم جدید هم انتخاب کنیم.



برای مثال، می‌رویم سراغ قصه‌ی شنگول و منگول و جبه‌ی انگور که همه‌ی شما از اول تا آخرش را خوب بلدید. حالا می‌رویم سراغ ابتدای داستان: مامان بزی و سه تا بزغاله‌اش نشسته‌اند که صدای در خانه می‌آید. مامان بزی در را باز می‌کند. آقا گرگه، همسایه‌ی مهربانشان، با یک سبد کلوچه‌ی داغ داغ وارد خانه می‌شود...

بچه‌های عزیز، دیدید در قصه‌ی خودمان، به چه راحتی گرگ بدجنس و حيله‌گر قصه‌ی اصلی را به یک همسایه‌ی مهربان و دوست‌داشتنی تبدیل کردیم! شما هم هر کدام از قصه‌هایی را که دوست دارید انتخاب کنید و با خیال راحت موضوع قصه را تغییر دهید.

یادتان نرود، قصه‌های قشنگتان را برای مجله بفرستید. نکته: بچه‌های عزیز! می‌توانید در تمام مراحل این فعالیت از معلم خوبتان یا پدر و مادر عزیزتان کمک بگیرید.





## خدایا اجازه!

من درباره‌ی خدا یک‌عالمه سؤال داشتم. مثل این سؤال‌ها: خدایا چرا شب را آفریده‌ای؟ خدایا هوای بهشت سرد است یا گرم؟ خدایا به خاطر غذاهایی که دوست ندارم هم باید از شما تشکر کنم؟ خدایا! چرا من عمه ندارم تا مثل عمه‌ی سارا برایم قصه بگوید؟



سؤال‌های من ادامه داشتند تا اینکه معلم کلاس من کتاب «خدایا اجازه» را که آقای غلامرضا حیدری ابهری نوشته و انتشارات جمال آن را منتشر کرده است، به من معرفی کرد. کتاب را تهیه کردم و خواندم. حالا به جواب خیلی از سؤال‌هایم رسیده‌ام.

دوستان خوبم، شما هم می‌توانید این کتاب را بخوانید. همچنین، اگر دوست دارید کتابی را به دوستان دیگران هم معرفی کنید، می‌توانید از وبگاه [samanketab.roshd.ir](http://samanketab.roshd.ir) فهرست کتاب‌هایی را که نشان رشد یا تاییده‌ی آموزش پرورش دارند، ببینید و کتابی را انتخاب کنید و در قالب یک فیلم کوتاه آن را معرفی کنید و فیلمش را برای ما بفرستید.



کانال مجله‌ی رشد کودک:  
@roshd\_kodak  
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.

نشانی ما:

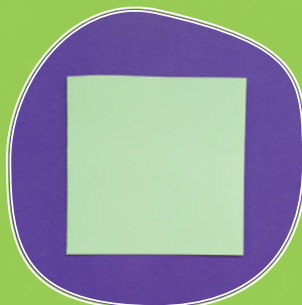
منتظران هستیم.



## چتر نجات

چتر نجات وسیله‌ای است که هنگام پایین آمدن انسان یا هر جسمی از بالا، سرعت را کم می‌کند تا به سلامت به زمین برسیم.

۱. یک برگ کاغذ را به شکل مربع ببرید.



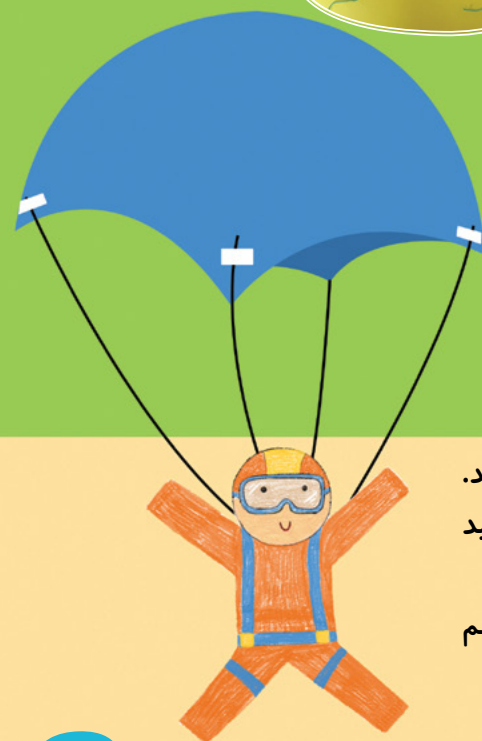
۲. چهار تکه نخ را به یک اندازه ببرید و با چسب نواری هر کدام را به یک گوشه‌ی آن بچسبانید.



۳. یک آدمک مقوایی را به آن سر نخ‌ها گره بزنید.



روی یک صندلی بروید و چتر نجات را از بالا به سمت زمین رها کنید. سرعت پایین آمدن آن را مشاهده کنید. با چه وسایلی دیگری می‌توانید چتر نجات بسازید؟ به جای چتر باز مقوایی، چه وسایلی دیگری را می‌توانیم با چتر نجات سالم به زمین برسانیم؟





## دیواری که می‌خندد

ابوطالب چیزی نگفت و لبخند زد. انگار توی دلش گفته باشد پیش خدا جز سلامتی نیست! فاطمه به خانه آمد؛ با پسری که در خانه‌ی خدا صدایی گفته بود نامش را علی بگذار.



یکی بود یکی نبود.  
آن که بود مامان بود.  
آن که نبود نی‌نی بود.  
مامان بود چون توی دنیا بود.  
نی‌نی نبود چون توی دل مامانش بود.  
نی‌نی هنوز دنیا نیامده بود.

اطرافیان نی‌نی می‌دانستند او قرار است به زودی به دنیا بیاید. اما هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد نی‌نی وقتی مامانش به طرف کعبه می‌رود، بخواهد به دنیا بیاید.  
به هر حال...

فاطمه، مامان نی‌نی، برای دعا به سمت کعبه رفت. رفت تا از خدا بخواهد مراقب خودش و نی‌نی‌اش باشد.  
کعبه، فاطمه خانم را که دید، قند توی دلش آب شد و لبخند زد. واقعاً لبخند زد. لبخندش روی دیوار پیدا شد.  
دیوار کعبه به شکل لبی که می‌خندد، باز شد. هر کس آنجا بود، دید. هر کس آنجا بود تعجب کرد. هر کس به جز مامان فاطمه.

او از شکافی که در دیوار کعبه باز شده بود، وارد خانه‌ی خدا شد. همه دیدند. حتی دیدند کعبه، بعد از داخل شدن مامان، شبیه به لبی که رازی را پنهان کند، بسته شد. محکم محکم بسته شد.  
قدر سه روز. سه روز هر کس هر کاری کرد، نتوانست نه در را باز کند، نه شکاف را.

بعضی نگران بودند مادر و بچه چه می‌خورند؟ کی از فاطمه و نی‌نی مراقبت می‌کند؟ اصلاً حالشان خوب است؟  
بعد از سه روز به بابای بچه خبر دادند فاطمه و بچه سالم هستند و از کعبه بیرون آمده‌اند.

## توپ و حلقه

بازی، بازی، تنها، بازی. با هم، بازی. پاشو، پاشو، زودی پاشو. نوبت چیه؟ نوبت بازی. امسال در هر شماره‌ی مجله، یک بازی تکی به تو یاد می‌دهیم و یک بازی گروهی. گروه ممکن است دو نفر یا سه نفر و بیشتر باشد.

### بازی تکی: توپ‌ها در می‌روند

یک حلقه بردار و یک متر نخ به آن ببند. پنج شش عدد توپ داخل حلقه بگذار. حالا به کمک نخ، حلقه را روی زمین بکش. باید مراقب باشی توپ‌ها از حلقه بیرون نروند. هر چقدر توپ‌ها بزرگ‌تر باشند، بازی سخت‌تر می‌شود.



وقتی می‌خواهی بچرخ، بیشتر مراقب باش، چون توپ‌ها ممکن است از حلقه فرار کنند.



### بازی گروهی: حلقه را رد کن

اگر سه نفر هستید، دو نفر روبه‌روی هم بایستید. هر کدام یک سر نخ را بگیرید. یک نفر داخل چند حلقه بایستد. حالا نفر وسطی، یکی یکی حلقه‌ها را بالا بیاورد و از نخ عبور دهد تا به نفر دوم برسد.



وقتی به نفر دوم رسید، حلقه را از سر او رد کند و بیندازد روی زمین. یعنی نفر دوم بیفتد توی حلقه. بعد دوباره برگردد و حلقه‌ی بعدی را بیاورد.



معلّم‌ت زمان را می‌گیرد. هر گروهی که در زمان کوتاه‌تری حلقه را از یک طرف به طرف دیگر ببرد، برنده است.





# چرا این شکلی!

تفلکی!  
خیلی سخته این طوری  
دولا دولا راه رفتن!



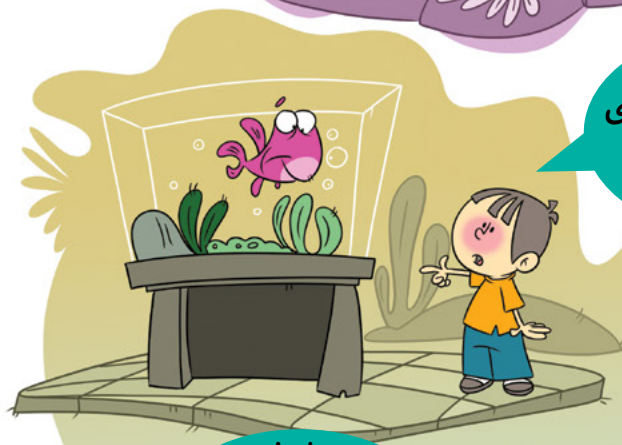
خیلی سخته این طوری  
صاف ایستادن!



تفلک!  
خیلی سخته همیشه  
خانه‌ات روی کولت  
باشه!



وای! خیلی سخته توی  
آب نفس کشیدن!



وای!  
خیلی سخته بیرون  
از آب نفس کشیدن!



بروم توی خانه‌ام  
کمی بخوابم. خیلی  
سخته خانه‌ات از خودت  
جدا باشه!



# به به چقدر خوش مزه!

سنجاقک نشست روی موهای نورا. نورا از جایش تکان نخورد.  
سنجاقک خودش از روی موهای نورا بلند شد. نورا گفت:  
«آهای آهای، کجا می‌روی؟»

سنجاقک گفت: «می‌روم برای خودم غذا پیدا کنم. من که صبحانه  
نخورده‌ام!»

بعد تندی یک پشه گرفت و گذاشت توی دهانش.

نورا لبخند زد و یادش افتاد او هم صبحانه نخورده است. سنجاقک  
دوباره چند پشه‌ی دیگر هم شکار کرد و خورد. بعد گفت: «به به چقدر  
خوش مزه بودند! چقدر گرسنه بودمها!»

بعد تندتند بال زد و رفت.

نورا هم بدویدو رفت خانه و به مادرش گفت: «مادر! من هم صبحانه  
می‌خواهم.»

مادرش پرسید: «صبحانه؟»

نورا گفت: «حتی سنجاقک‌ها هم صبحانه می‌خورند!»

مادر لبخند زد. خم شد و سر نورا را بوسید. بعد هم رفت و برایش یک  
لیوان شیر با یک لقمه کره و عسل آورد.

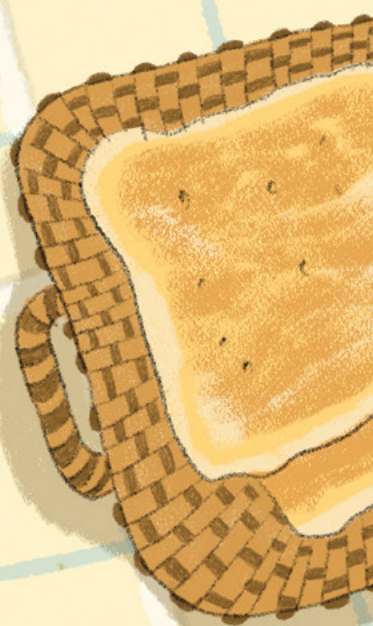
نورا لقمه‌اش را گاز زد. لیوان شیرش را نوشید و گفت:

«به به چقدر خوش مزه است. خیلی گرسنه بودمها!»

مادر خوش حال شد و یک لقمه‌ی دیگر هم برای نورا  
گرفت.



بیا با هم این قصه را  
گوش کنیم.





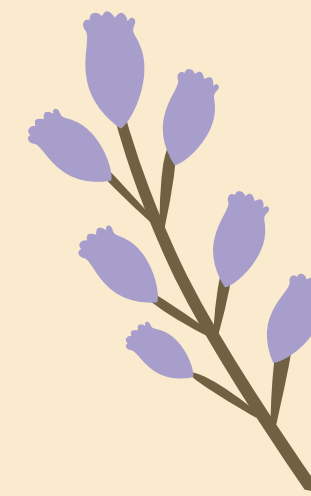
# یک گل‌دان، گن کاغذی

وسایل لازم: چند برگ کاغذ رنگی، نی، چسب، قیچی

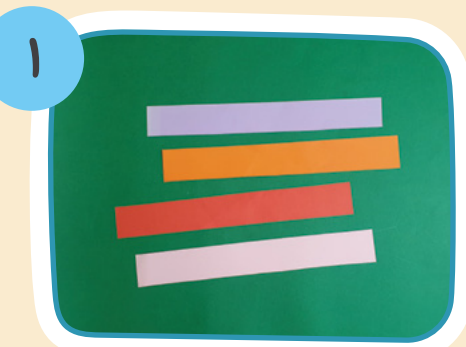


# قلک یک‌ساله

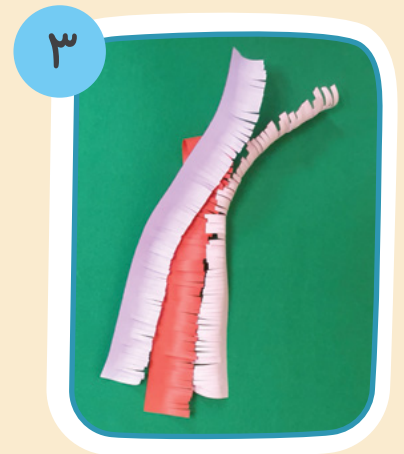
هیچ‌کس نمی‌داند هر بچه‌ای در روز پدر برای بابای خودش چه هدیه‌ای می‌خرد! بعضی بچه‌ها قلک دارند. قلکشان را می‌شکنند و با پول‌هایش برای بابایشان هدیه می‌خرند. بعضی بچه‌ها هم مامانشان به آن‌ها کمک می‌کند هدیه‌ی بهتری بخرند. من، هم مامانم را دارم که از او کمک بگیرم و هم یک قلک پر از پول. قلکم فردا یک‌ساله می‌شود. مامان می‌گوید خودش قدر دوتایمان پول دارد، اما دلش می‌خواهد وقتی می‌رویم گل بخریم برای بابا، پول من هم باشد. یک سال است منتظرم روز پدر بشود، دوباره با مامان به گلزار شهدا برویم، گلاب پیاشیم و گل هدیه کنیم؛ هم گل سرخ و هم گل صلوات.



۱ کاغذ رنگی‌ها را به شکل باریک ببر.



۲ با قیچی لبه‌ی آن‌ها را ریش‌ریش کن.



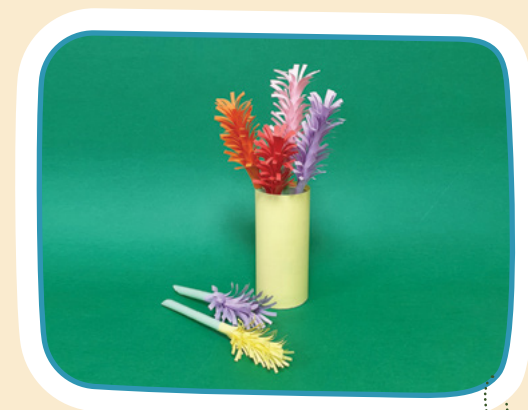
۳ با لبه‌ی قیچی ریش‌ریش‌ها را کمی حالت بده.



۴ نوبت ساقه است. کاغذ رنگی سبز را لوله کن و انتهای کاغذ را چسب بزن. از یک نی برای لوله کردن کاغذ استفاده کن.



۵ حالا به لبه‌ی ساقه کمی چسب بزن. کاغذ رنگی ریش‌ریش را از بالای ساقه تا وسط ساقه دور آن پیچ.



۶ در آخر انتهای کاغذ ریش‌ریش را کمی چسب بزن و بچسبان.

دسته گل کاغذی شما آماده است.





## درّهی مهربان

نزدیک عید بود. پدر و مادر تصمیم گرفتند دایان و سیروان را به سفر ببرند. آن‌ها برای اولین بار به روستای پدربزرگ می‌رفتند. روستای درّه تقی یا درّه‌ی توت. نزدیک مریوان، در استان کردستان. پدر بین راه برایشان تعریف کرد: «دریاچه‌ی زریوار نزدیک روستای ماست؛ یک دریاچه‌ی آب شیرین که پرندگان زیادی هم اطراف آن زندگی می‌کنند.»

ولی یک پرنده‌ی خاص هست که روستای ما را خیلی زیبا و معروف کرده است. مادر گفت: «نزدیک روستا هستیم. چشم‌هایتان را ببندید و هر وقت گفتیم، باز کنید. فقط یادتان باشد، بالای تیرهای برق را نگاه کنید.»

سیروان و دایان با تعجب به هم نگاه کردند و چشم‌هایشان را بستند.

پدر گفت: «حالا نگاه کنید!»

بچه‌ها باورش‌شان نمی‌شد! خیلی هیجان‌زده شده بودند. بالای تیرهای برق، لانه‌های بزرگ پرندگان دیده می‌شدند. پدر گفت: «می‌بینید، این‌ها لک‌لک‌هایی هستند که آخر زمستان به اینجا می‌آیند.»

سیروان گفت: «این همه لک‌لک! این‌ها از آدم‌ها نمی‌ترسند؟» مادر گفت: «نه پسر. مردم کرد لک‌لک‌های سفید را نشانه‌ی مهربانی و صلح می‌دانند. این لانه‌ها را جوان‌های روستا برایشان ساخته‌اند. این حیوانات در خردادماه تخم‌گذاری می‌کنند و جوجه به دنیا می‌آورند.»

پدر گفت: «مردم اینجا به این‌ها می‌گویند حاجی تق تق!»

دایان خندید: «تق تق!»

مادر گفت: «این پرنده‌ها با نوک منقارشان صدای تق تق در می‌آورند برای همین بعضی از مردم به آن‌ها حاجی تق تق می‌گویند.»

سیروان دست‌هایش را برای یکی از آن‌ها تکان داد و فریاد زد: «سلام حاجی تق تق! به درّه‌ی توت خوش آمدی!»





# بگرد و پیدا کن

## هر عدد یک حرف:

- ۱ ف: ۲ خ: ۳ ق: ۴ ی: ۵ ز: ۶ ب: ۷ ا: ۸ د: ۹ ه: ۱۰ ی:

مریم می خواهد با عددها یک پیام را به شما برساند. او برای هر حرف یک عدد در نظر گرفته است.  
حرف‌ها را زیر عددها بگذارید تا پیام مریم را کشف کنید.

۱۰	۹	۹	۸	
			د	
	۵	۲	۱	
			ف	
۴	۵	۷	۶	۳
				م

مریم فرجی  
تصویرگر: فرخ‌لقاعلی نژاد

بچه‌ها برای ۲۲ بهمن جشن گرفته‌اند. روی بادکنک‌هایشان حرف‌های الفبا هست. با این حرف‌های الفبا، هر چند کلمه‌ی با معنی را که می‌توانی، بساز و بین شادی بچه‌ها پخش کن. من می‌نویسم: سلام

.....  
.....  
.....  
.....  
.....  
.....



به این پرچم‌ها نگاه کن، چند پرچم برای کشور عزیزمان ایران می‌بینی؟ دور آن‌ها خط بکش.



# موش کور نبلی نبلی مهربان



موش کور گفت: «من کمکت می‌کنم.»  
وقتی خانه‌ی خرگوش آماده شد، موش کور رفت تونل خودش را بکند.  
سمور را دید. سمور چرخید و گفت: «می‌خواهم دکمه‌ی ژاکتِ راه‌راهم  
را بدوزم، اما پیدایش نمی‌کنم.»  
موش کور گفت: «من کمکت می‌کنم.»  
وقتی دکمه‌ی سمور پیدا شد، موش کور رفت تونل خودش را بکند. هی  
کند و کند. غروب شد. به عینکش فوت کرد و گفت: «چه خانه‌ی خوبی  
ساختم!»  
خاک‌هایی را که کنده بود، برد روی زمین. وقتی برگشت، دید گورکن  
توی راهرویش خوابیده است. با تعجب صدایش کرد: «انگاری اشتباهی  
آمده‌ای! این جا خانه‌ی من است.»  
گورکن دمش را پیچ داد و خرخر کرد.

موش کور به آن یکی راهرویش رفت. دید خرگوش آن جا خوابیده است.  
صدایش کرد: «انگاری اشتباهی آمده‌ای! این جا خانه‌ی من است.»  
خرگوش گوشش را تاب داد و خرخر کرد. توی آن یکی راهرویش هم سمور  
خوابیده بود. آه کشید: «این جا چه خبر است!؟»  
رفت جایی برای استراحت پیدا کند. یکهو صدای جیغ‌وهورا آمد. گورکن،  
خرگوش و سمور با کیک فندق آمدند. دست زدند و گفتند: «خانه‌ی جدید  
مبارک! این جا خانه‌ی توست. این هم یک غافلگیری برای تو بود.»  
موش کور خندید و گفت: «من عاشق غافلگیری هستم.»  
و با دوستانش، توی خانه‌ی گرم و نرمش، جشن گرفت. بعد از جشن، روی  
تخت خوابی که هدیه‌ی دوستانش بود، راحت راحت خوابید؛ خررر...!



موش کور شروع به کندن تونل کرد. گفت: «امروز یک خانه‌ی گرم و نرم  
می‌سازم.» یک‌دفعه گورکن را دید. دست گورکن با برگ باندپیچی شده بود.  
گفت: «داشتم کف راهرویم را با کاه می‌پوشاندم که لیز خوردم.»  
موش کور گفت: «من کمکت می‌کنم.»  
وقتی راهروی گورکن آماده شد، موش کور رفت تونل خودش را بکند. خرگوش  
را دید. خرگوش با گل‌برگ و علف «ماسک» درست کرده بود. گفت: «هوا سرد  
شده. می‌خواهم زیر زمین خانه‌ی گرم بسازم. اما سرما خورده‌ام. هاپچه!»

# رنگین کمان

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی. این صفحه مخصوص آثار شماست. می‌توانی نقاشی یا کاردستی‌ات را برای ما بفرستی.



روژان بابایی، ۷ ساله از اراک



رونیکا صادقی مجرد، ۶ ساله از ورزین



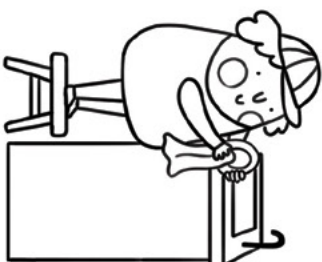
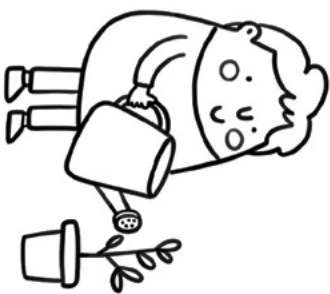
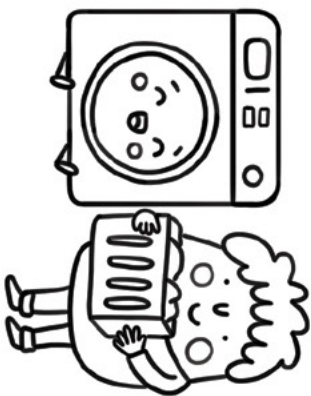
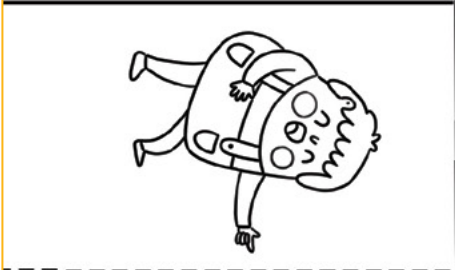
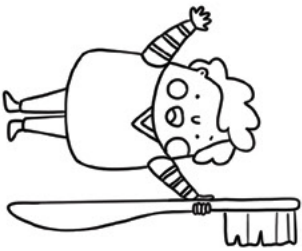
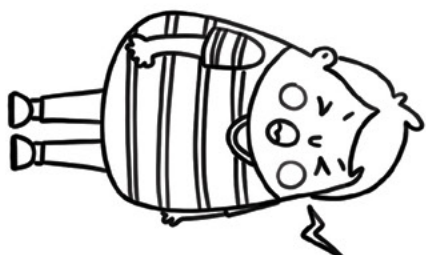
نازین فاطمه غضنفری، ۶ ساله از اصفهان



محمد آیین طاهری، ۷ ساله از خور



مطهره کنعانی هرندی، ۷ ساله از اصفهان



تصاویر و خانه‌هایی را که در آن فعالیت خوبی انجام می‌شود رنگ کن تا به کلمه‌ای که در این صفحه پنهان شده برسی!

- رضیہ مصیمی
- تصویرگر: زہرا سادات محسنی

# بگرد و پیدا کن

این جا تعدادی کلمه وجود دارد که تصاویر آن‌ها میان جنگل هستند.  
هر تصویر را پیدا کن و به کلمه خودش وصل کن.

مدرسه

کیف

نرده

کفش

درخت

قوری

نیمکت

توپ

بلبل

